

زیبا شناسی و طبیعت

۲

ترجمه علینقی وزیری
استاد دانشگاه

چند قسم نمود طبیعی موجود است؛ برخی از آنها وابسته به زندگی مامیباشند و لازم است بالاجبار به آنها توجه کرد تا از آنها اثر گرفت، این نمودهای طبیعی آنگاه احساس ماوراءالطبیعه را تفویض ما میکنند، که از آنها این احساس را طلب کنیم.

من در اینجا، نظری به قوهٔ ثقل می‌افکنم؛ وقتی جسمی را رها میکنیم میافتد، ما عادت کرده‌ایم این افتادن را از خواص اجسام تصور کنیم، در صورتی که اگر دامن همت پر کمر زنیم و دقت و مطالعه‌ای عمیق کنیم و به چگونگی قانون جاذبه زمین بیناندیشیم و بموارد فوق‌الارضی جاذبهٔ جهانی معرفت پیدا کنیم و بالاخره بر تمام این دانشها آگاهی بیابیم، آنوقت متوجه حقیقت این امر خواهیم شد؛ پس گوئیم: «آنگاه میتوانیم چیزی را احساس

کنیم که بدان توجه داشته باشیم.»

احساس ماوراءالطبیعه موجودیت یک صدا، یا یک رنگ هم بهمین نسق میباشد، در اینجا نیز باید طبیعتی خاص و حساس و دقیق داشت تا بتوان این هیجان را دریافت کرد، یا چنان کرد که فوقاً بدان اشاره شد؛ باید گفت مامعمولاً همینطور هستیم (یعنی اصلاکاری بمصداق بسا دلیل اثر نداریم).

مترجم) چنانکه در موسیقی، یک صدا در ما اثری ایجاد میکند بی آنکه دلیل عقلانی این اثر بر ما هویدا باشد.

سبب دیگری هم برای احساس طبیعت شدید موجود است که ما در برابر آن حساسیت کمتری داریم و بمیل و رغبت تبعیت از آن نمی‌کنیم و کوشش داریم همیشه از آن اجتناب بجوئیم، این سبب عبارتست از: نمود های طبیعی که تاثیرات نامطبوع دارند

در اینجا مثالی می‌آوریم که گرچه اندکی کودکانه است ولی چون ممکن است بهتر افاده معنا کند معفو خواهیم بود. این مثال در زمینه باران - رعد و طوفان میباشد.

فرض کنیم، همچون پرهای اردک در برابر نفوذ آب مصونیت میداشتیم، یعنی آب در ما غیر قابل نفوذ بود، در این صورت همان لذت زیباشناسی ملکوتی را که از ستارگان می‌بریم از باران هم می‌بردیم.

ماهنگامی بیک هوای بارانی لفظ مطبوع و قشنگ یا زیبا اطلاق می‌کنیم که مجهز باشیم، یعنی پالتوی بارانی بر تن داشته باشیم، والا خواهیم گفت: چه هوای بدی است برویم بخانه... و یا اگر ناگزیر از اقامت در خارج باشیم بی اینکه توجهی بقانون طبیعی که برابرمان آشکار شده است نکنیم به ناسزاگویی و ابراز عدم رضایت می‌پردازیم.



در اینجا نیز حاجت به بیان یک جمله معترضه داریم:

یعنی سیاق عبارت ما را با اینجا کشانید که ناچار هستیم در باره «آینفولونگ» یا حلول در موجودات سخن بگوئیم: این تعلق مرموز که معدودی آنرا بنیاد زیباشناسی خود فرض کرده‌اند، همراه مکاشفه‌ایست که بدان وسیله ما مجذوب میگردیم و لذت زیباشناسی را احساس میکنیم.

در صفحات آینده، هنگامی که به بررسی اراء و افکار زیباشناسان مکتب حساسیت می‌پردازیم راجع باین تئوری نیز سخن خواهیم گفت، فعلا مرادمان اینست که با مثالی نشان بدهیم: چگونه میتوان جزء را بجای کل، و صفت ویژه را بجای کارا کتر کلی فرض کرد.

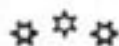
پیدا است باید به مشهودات خود که در زندگی جاری ما پیوسته در رفت

و آمد هستند توجه و دقت عمیق تری مبدول بداریم ، یعنی جهت ادراك يك اندیشه ، یا يك منظور و یا بطور کلی برای دیدن کلیات و اخذ نتایجی از تجربیات خود ، ناگزیریم ابتدا جمعیت خاطری داشته باشیم ، این مقدار دقت عمدی یا بلا عمد ، درحقیقت ضروری و لازم است و بی آن ادراك میسر نخواهد بود .

از طرف دیگر پاره ای از تأثیرات جسمانی شدید ، یا برخی از احساسات نیرومند مانند : احساس طبیعت ؛ ممکن است شدیداً ما را متأثر کند ، خاصه اگر ما خود آمادگی داشته باشیم و بکلی خودمان را تفویض طبیعت کنیم .
مثلاً سخن لغوی است اگر بگویند : « هیجانهای مرموز زیباشناسی » زیرا آنچه شما در اینجا احساس طبیعت نام میگذارید جز بیاری مکاشفه و تحت تأثیر مهری که به اشیاء یا موجودات مورد نظر دارید بوجود نخواهد آمد ، یعنی درحقیقت با « حلول در موجودات » است که شما از نیروهای فعاله اشباع نشده وجود خود رهائی می یابید ، در این باره در نهایت سادگی باید گفت :

اگر يك قانون کلی میتواند بر شما حکومت کند از آن بابت است که در دسترس شماست ، در صورتیکه اگر دسترسی به آن نمی داشتید بالطبع توجهی هم بدان قانون نمی کردید . شما ایکه تحت تأثیر يك یا چند منظور ، تشقت حواس پیدا کرده اید ، یا متوجه افکاری دیگر یا موارد خاص دیگری گشته اید ، مسلم است هیجانی را که میتوانستید در صورت داشتن توجه مستقیم احساس کنید کمتر ادراك خواهید کرد ، یا حتی اصلاً ادراك نخواهید کرد .

لیکن باید در نظر داشت که این ارتباط ، ویژه زیباشناسی نیست ، بلکه حقیقتی است که ممکن است منطبق با هر يك از اعمال شعوری ما بشود .



حالا برمیگردیم به همان قواعد طبیعی .

باران و باد و تگرگ ، قوانین طبیعی هستند که تحملشان نامطلوب است ، و اگر خرده نگیرند باید گفت : اینها همچون آسمان زنگاری ، کواکب ، پرتوماه و نمود های مطبوع یا بی زبان ، تأثیر مطلوبی ندارند ، ولیکن اگر آدمی در مأمنی قرار بگیرد که از آسیب اینها در امان باشد ، همین نمود

های نامطبوع ممکن است تبدیل به نمود های مطبوع گردند و اثراتی مطلوب نظیر نمود های مطبوع ببخشند .

کیست که در مأمنی قرار گرفته باشد و به این قبیل بارانهای سیل آسا نظری عمیق افکنده باشد و عظمت و شکوه و زیبایی آنرا به معنای واقعی کلمه احساس نکرده باشد ؟

پس ، چنین نتیجه میگیریم که : نمود های طبیعی بی زیان ، برجسته ترین و معروفترین نمود های طبیعی میباشند . اکنون میخواهیم بدانیم که ، نمود های برجسته کدامند ؟

يك نمود ، وقتی برجسته اطلاق میشود که در زمان معین و مکانی بسیط و پیوسته تظاهر نماید ، و به علاوه لازم است متکی به این شرط نیز باشد که : کارا کترهای آن نه تنها سهل الادراك باشند بلکه بتوانند خودشان را چنان بر ما تحمیل کنند که ما ناگزیر از توجه بدانها باشیم .
بی گمان برجسته ترین نمود های طبیعی عبارت هستند از : شب و متعلقاتش ، و همچنین برف .

این دو نمود ، يك کارا کتر کلی را آشکار میسازند که عبارتست از : ساده کردن مناظر .

اکنون خوبست به مطالعه نقش سادگی در زیباشناسی بپردازیم :
ابتدا به این نکته قناعت میکنیم که : ما به استعانت سادگی . یعنی بیاری فقدان جزئیات بهتر میتوانیم خطوط عمده و کلیات برجسته يك منظور را مشاهده کنیم . نمود های طبیعی ساده کننده ، به اتکاء همین کارا کتر- شان واجد نیروی عظیمی هستند زیرا آنها حتی بیننده بی اعتنا را نیز وادار به توجه میکنند ، یعنی بهمین وسیله ، خطوط عمده و ساده ، و کارا کترهای کلی خودشان را تقریباً بر او تحمیل مینمایند .

در روستا ، یا محلی بیلاقی که امروز شنائی مانند يك شهر بزرگ پیش بینی و تنظیم نشده است ، غیر ممکن است فرا رسیدن شب را احساس نکنیم و از منظره شگفت انگیز و فوق العادهی منظورهائی که تا کون در نظرمان

۱ - در تاریکی اشیاء و موجودات به نیکوئی دیده میشوند ، پس شب مناظر را ساده میکند - برف هم ، روی اشیاء و موجودات را می پوشاند ، بنا بر این آنها مناظر را ساده مینماید (مترجم) .

بسیار عادی جلوه میگردند در این لحظه دچار شگفتی و تعجب نگردیم . . .
همین فقدان ریزه کاریها و جزئیات است که ما را در مشاهده خطوط عمده ،
یاری میکند ، در حالیکه اگر میخواستیم از این قانون کلی فوق الطبیعه ،
یعنی فرا رسیدن شب صرف نظر کنیم ، مجاهدتی خارج از اندازه لازم بود تا
به این بصیرت توفیق بیابیم .

همین مثال درباره برف نیز صادق است . اگر در اطراف و جوانب
خود امری غیر عادی ببینیم ، برایمان برجسته و یا حیرت انگیز خواهد بود ،
بهمین جهت هم يك نمود ساده کننده همواره برجسته و شگفت انگیز میباشد ،
مثلا : وقتی قشری از برف همه جا را می پوشاند ، شما یکمرتبه (در عوض
جزئیات . مترجم) خطی پیوسته ، و وضعیتی کلی را مشاهده می کنید که
برایتان کاملا تازه دارد .

ضروری است در اینجا ، وجهه دیگر این کارا کتر ساده کننده را نیز
ملاحظه کنیم . بطور کلی عمل این کارا کتر در يك خط سیر معین مانند يك
اراده انسانی ، متکی به نظمی است که سبب میشود آدمی بر حسب عادت
يك منظور طبیعی ، صورت يك ساخته هنری را بدهد . مثلا همین موضوع
برف را در نظر بیاوریم ، آنگاه که برف همه جا را می پوشاند ، چنان است
که گویی میخواهد سطوح افقی اشیائی را که بر آنها باریده است نشان
بدهد ، علیهذا : برهر شیئی که برف بیارد چون فقط بر سطوح افقی مینشیند ،
پس همان سطوح افقی را برجسته و نمودار میسازد .
تابش نور ماه ، و همچنین تابش هر گونه نوری منظم و شدید ،
ساختمان اشیاء را بوجهی اغراق آمیز برجسته و هویدا میسازد ؛ زیرا يك
قسمت آنرا در سایه ای مبهم و بخش دیگرش را در پرتوی که جزئیات را
آشکار میکند قرار میدهد : نقاشی که بخواهد به شیوه کاریکاتور چیزی را
ترسیم کند بهمین ترتیب کار خواهد کرد .

از همینجا باید بنیاد هر حساسیت یا هر هیجان متنوع و عادی آدمی را
تجسس کرد ، از همینجا باید منشاء و مصدر احساس شب و برف و نور ماه و
ستارگان و افتادن برگهای خزانی درختان و غیره را جستجو کرد ، یعنی
باید متوجه بود ، بسبب همین نمود های طبیعی و کارا کتر کاملا ساده کننده
آنهاست که این موارد به نیکوئی برجسته و نمایان میشوند و مردم میتوانند
آنها را احساس و ادراک کنند .